



عروۃ وثقی

مؤلف:

محمد ابراهيم بن صدرا



تقيق:

عليرضا اصغري

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه تصحیح

مؤلف

میرزا ابراهیم، فرزند محمد بن ابراهیم شیرازی، عالم متکلم، فقیه، از سال تولد او اطلاع دقیقی در دسترس نیست اما او در سال ۱۰۷۰ در شیراز از دنیا رحلت کرده است. میرزا ابراهیم، از فضیلتی دوره شاه عباس ثانی است. او دارای آثار ارزشمندی به شرح ذیل می باشد:

۱. حاشیه علی شرح اللمعة الی کتاب الزکاة؛

۲. حاشیه علی الهیات الشفاء؛

۳. حاشیه علی حاشیه الخفزی علی شرح التجرید؛

۴. حاشیه علی رساله اثبات الواجب للدوانی؛

۵. عروه و ثقی، در تفسیر آیه الكرسي (رساله حاضر)؛

مشى و تعامل میرزا ابراهیم در رابطه با حاکم وقت، شاه عباس ثانی با پدرش، صدر المتألهین متفاوت بود. صدرا، وجودی برای ملوک قائل نبود به خلاف فرزندش میرزا ابراهیم. میرزا ابراهیم تفسیر خود بر آیه الكرسي را تقدیم به شاه عباس ثانی کرده و از او به عبارات زیر تعبیر نموده است:

اعلی حضرت، ظلّ الهی، نقاوه خاندان مصطفوی، سلاله دودمان مرتضوی، دانش آموز فرهنگ آگاهی، چهره نمای حقایق جهانیان، پرده گشای دقایق کشورستانی. صاحب لؤلؤة البحرین در باره میرزا ابراهیم^۱ می گوید:

۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: مرآة الکتب للتبریزی؛ معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۸۱؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۶؛ لؤلؤة البحرین، ص ۱۳۲؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۲۲؛ ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۴۲۰.

لما وردت شیراز لم أصل الا الى ولد صدرالدين، و كان جامعا للعلوم العقلية والنقلية، فأخذت عنه شطرا وافرا من الحكمة والكلام، و قرأت عليه حاشيته على حاشية الخفرت على شرح التجريد، و كان اعتقاده في الأصول خيرا من اعتقاد والده، و كان يتمدح و يقول: «اعتقادی في أصول الدين مثل اعتقاد العوام»^۱.



رساله حاضر

میرزا ابراهیم تفسیر خود را در سه نمایش و یک بینش ارائه کرده است. مؤلف ابتدا در نمایش اول به تبیین کلمه دین پرداخته است. دین در لغت به معنای جزا و حساب آمده است. اما مهم معنای اصطلاحی دین می باشد. میرزا ابراهیم می گوید: مراد از دین خصوص ایمان است که افضل انواع و اکمل اقسام اسلام است. او طبق آیات قرآنی معتقد است دخول در دایره اسلام با اکراه پسندیده و بلکه واجب است اما ایمان با اکراه و قوه قهریه مستحسن و پسندیده نیست.

در نمایش دوم معنای طاغوت را مورد بحث قرار داده است. او می گوید طاغوت یعنی بت که عبارت است از مخلوقی که بندگان اختراع نموده و آن را واسطه میان خود و خدا قرار داده اند.

او معتقد است کسانی که بیش از پیش از حد خود فراتر رفته و بدون نصب خدا و نص سید انبیاء خلیفه و جانشین برای پیغمبر اکرم به رای و اجتهاد خود تعیین کرده، هر آینه طاغوت می باشند.

او معتقد است نصب خلیفه به اجتماع آرا، بدون نص صریح از جانب خدا صورت پذیر نیست.

مؤلف در نمایش سوم به تبیین مراد از عروه و ثقی پرداخته است. او عروه و ثقی را استعاره برای اشخاصی می داند که از جانب خدا برای دستگیری گمراهان و گم گشتگان منصوب شده و وسیله رشد و هدایت و شفیع روز قیامت باشند.

روش تصحیح

از رساله حاضر سه نسخه در ایران به شرح ذیل موجود است:

۱. لؤلؤة البحرين، ص ۱۳۱.

۱. کتابخانه آیت الله مرعشی، جلد ۱۶، ص ۳۱، شماره: ۶۰۲۷، تاریخ کتابت: ۱۲۰۰
۲. دانشگاه تهران، فهرست نسخه‌های خطی دانشکده الهیات، ص ۲۸۱، شماره: ۳۳۹/۴، تاریخ کتابت: ۱۲۹۴.
۳. دانشکده ادبیات مشهد، فهرست نسخه‌های خطی دانشکده الهیات، ص ۲۱۰، شماره ۲۲۸/۱۶، تاریخ کتابت: ۱۰۸۳.
- در تصحیح رساله حاضر از نسخه دانشگاه تهران استفاده شده است.



والسلام علی من اتبع الهدی
علیرضا اصغری

بسم الله الرحمن الرحيم

[مقدمه مؤلف]

آمنت بالله وحده لا شريك له و كفرت بالجبت و الطاغوت، آمنت بسر آل محمد ﷺ و علانيتهم - صلوات الله و سلامه عليه و عليهم -، استمسكت بعروة الله الوثقى التى لا انفصام لها، و اعتصمت بحبل الله المتين، و أعوذ بالله من شر فسقة العرب و العجم و من شر فسقة الجن و الإنس، فوضت أمرى إلى الله و ما توفيقى إلا بالله عليه توكلت و إليه أنيب قل إننى هدانى ربى إلى صراط مستقيم دينا قيما ملء إبراهيم حنيفا و ما كان من المشركين .

اما بعد، از فحوای اخبار هدایت آثار رازداران اسرار الهی و پرده گشایان سرایر آگاهی - سلام الله عليهم أجمعين - چنین مستفاد می شود که تمامی کریمه آیه الکرسی که از فرط امتیاز در شرافت و عظمت، آن را سید آیات قرآنی خوانده اند، مداومتش مثمر فیوضات آسمانی و مواظبتش عقب هر صلوات، منتج سعادات جاودانی است . برآرنده هر مطلب عظیم و رمانده دیو رجیم، دیده سحر ساحران را به مراقبت آن باطل، و کید دشمنان را به محافظت آن عاطل، دانسته اند .

مجموع آیات ثلاث تا ﴿هم فيها خالدون﴾ است هر چند به ظاهر این اسم، مخصوص آیه نخستین باشد، لیکن محققین مفسرین - رضوان الله عليهم - چنانچه در تحقیق حقایق معانی و تبیین دقایق مبانی، آیه شریفه اولی که فی الحقیقه درج لآلی معارف علوم الهی است ید بیضا نموده اند، شاید از سرایر خبایا و اسرار تتمه - کما ینبغی - مهره گشایی فرموده باشند . چون این نادان دبستان سخن پردازی، ابراهیم بن صدرالدین محمد شیرازی را در اثنای گفتگوی الفاظ و جستجوی معانی به تأیید ملهم ربانی سخنی چند در تفسیر و تأویل



آن به زبان آمده، اجابة لالتماس بعض الاخوان به توفيق الهی در این رساله موسومه به «عروه وثقی» رقم زده کلک تحریر می نماید. و بعد از آن که به تبیین سه مقصد عالی در سه نمایش مکنون ضمیر مشروحا به پیشگاه ظهور آید، در ضمن شش خلاصه مدعا را مجملا به سلک تقریر می کشاند.

امید که مقبول خاطر حقیقت ناظر انصاف پیشگان شده، دست آویز نجات این نیازمند غفران گردد. و اگر شایسته آن باشد که به نظر اکسیر اثر بساط...مدیون محفل سپهر مشکل أعلا حضرت ظل الهی، نقاوه خاندان مصطفوی، سلالة دودمان مرتضوی، گوهرافروز آورنگ شاهنشاهی، دانش آموز فرهنگ آگاهی، چهره نمای حقایق جهانبانی، پرده گشای دقایق کشورستانی، فروزنده فره یزدانی، فرازنده آوازه صاحبقرانی، برآزنده رتبه سلیمانی، شاه عباس ثانی که نامی اش با «خلدالله ملکه و سلطانه» موافقت رسد به قبول خادمان آن آستان بنیان نسیان سر تفاخره برج هفتم آسمان رساند، إن شاء الله الرحمن والتکلان علی العزیز المنان.

نمایش اول

تشخیص دینی که پذیرای اکراه نباشد.

کلمه «دین» در کلام عرب به چندین معنی آمده و استعمال شده، چون حساب و جزا،^۱ و حکم و قضا، و غلبه و استعلا، و خدمت و ذلت، و عبادت و اطاعت، و مذهب و ملت، شرعا اسلام را گویند: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ - (آل عمران(۳): ۱۹).

و گاه شود که مراد از آن، خصوص نوع ایمان باشد که در معیار اعتبار از اسلام خالص عیارتر است، چه اسلام همان وسیله سلامت دنیا و شیرازه حفظ فروج و دماء است. ایمان سبب امان از عقاب عقبی و موجب ثواب در روز جزا، «فَضَّلَ الْإِيمَانَ عَلَى الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ كَمَا فَضَّلَ الْكَعْبَةَ عَلَى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۲

بسیار ظاهر و هویدا است که مجرد سلوک مسلک اسلام کافی در نجات آخرت نیست، چه گروه مسلمانان به هفتاد و سه فرقه متفرق شوند، یکی ناجی و رستگار، باقی هالک و مخلد در نار. اما ایمان شاید سبب تام نجات آخرت باشد چنانچه در خبر آمده که:

۱. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۲۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۱، ح ۳؛ نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۱۰۵.

هنگام عبور مؤمن از جسر جهنم فریاد العجل العجل از دوزخ برمی آید که «نورک
یطفی ناری»

و در احادیث نبوی وارد شده «المؤمن عندالله أكرم من ملك مقرب^۱ و أن الملائكة خدام
المؤمنين»،^۲ پس چنانکه از کریمه ﴿قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا﴾
(الحجرات(۴۹):۱۴) و دیگر آیات و اخبار مستفاد شده. ایمان شعبه ای است خاص از شاهراه اسلام.
و مراد از «دین» در این آیه شریفه اگر مجرد اسلام باشد، هر آینه یکی از دو اشکال لازم
آید، یا باید به نزول آیه جهاد که اعظم انواع اکراه است منسوخ باشد، چنانچه رأی بعض
مفسرین است و به ابن مسعود می نماید و این احتمال منافات دارد با آنچه در اخبار وارد
شده که:

جبریل در مکه معظمه به عرض مقدّس حضرت رسالت ﷺ رسانید: که چون شما به
جهاد مأمورید و آن در مکه متمشی نمی شود به ارض یثرب هجرت باید فرمود تا آنجا
این مقصود بر وجه دلخواه چهره گشاید.

چه به یقین سوره بقره و خصوص این آیه کریمه در مدینه طیبه هنگام ظهور شعشعه
اسلام و قوت مسلمانان نازل شده، چنانچه فقره ﴿قد تبین الرشد من الغی﴾ نیز اشعار بدان
می نماید.

آری! اگر در اوایل بعثت قبل از تمیز حق از باطل، نزول نموده بود؛ چون آیه ﴿لکم دینکم
ولی دین﴾ (الکافرون(۱۰۹):۶) این معنی صورت پذیر بود، یا آنکه مخصوص بعض اشخاص
کفار باشد چنانچه منقول شده که در باب یک دو نفر از اولاد انصار نازل گشته، لیکن
خصوصیت سبب نزول موجب خصوصیت حکم نمی شود. چنانچه گفته اند: «العبرة بعموم
اللفظ لا بخصوص السبب».^۳

بس اولی آن است که مراد از «دین» اینجا خصوص ایمان باشد که افضل انواع و اکمل
اقسام اسلام است، خواه الف و لام را عوض از مضاف الیه مقدر دانند، یعنی ضمیر خطاب
یا مثل آن، و خواه لام عهد انگارند. چنانچه فخر رازی از علمای تفسیر، این دو قول نقل
کرده، چه ضرورتی داعی بر خصوصیتی دیگر نیست و غیر از این دو احتمال نقل نشده با

۱. فی المصدر: من المؤمن.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۳، ح ۲.

۳. تذکرة الفقهاء للحلی، ج ۱۰، ص ۴۰۲.





آن که بر فرض عموم و اطلاق هم به نوع کامل منصرف، به دلیل و قراین ظاهره. پس مفاد این فقره خواه جمله خبری باشد مخبر از نفی جنس اکراه، و خواه بر انشاء محمول شود، یعنی نهی چنین خواهد بود که در سلوک خصوص ایمان هیچ نحو اکراهی نباشد یا نشاید. و بر این تفسیر، در احکام آیه کریمه اشکالی نماند؛ چه راه نمایان شاهراه رستگاری به تکلیف اکراه مکلفان در دخول حصون دارالامان ایمان مکلف نشدند. و وصال این دولت دلخواه به پای مردی جبر و اکراه میسر نباشد. چنانچه انکار آمیز خطاب ﴿أَفَأَنْتَ تَكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (یونس: ۱۰: ۹۹) ایضاح آن می نماید، بلکه ایمان نوری است الهی، مصباح آن، قندیل دل خاصان ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (النور: ۲۴: ۳۵). بلی آدمی خود باید که به قدر مقدور در تهیه استعداد و تحصیل اسباب استسعاد، بدین سعادت عظمی، سعی موفور به ظهور آورد، تا به مجاهده نفس اماره، پذیرای این گوهر گران مایه گردد. که ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ (العنکبوت: ۲۹: ۶۹).

اما تشریف اسلام، امکان دارد که به دستیاری اکراه، طراز تیسیر پذیرد؛ لهذا جهاد با کفار برای اعلاى لوای جهان آرای اسلام واجب شده که «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله»، تا کفار به وحدانیت آفریدگار و نبوت سید ابرار، اقرار نکنند و به حقیقت آنچه گفته و کرده و فرموده، گواهی ندهند، دست از اکراه و ایذاشان بازدارند. منتسبان کتب آسمانی هم که به وسیله التزام شرایط ذمه از قتل و غارت امان یافته اند، در هیچ مرتبه از اکراه خواری و زاری خالی نباشند ﴿حَتَّى يَعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ (التوبة: ۹: ۲۹).

و اما سبب آن که چرا اکراه در ادخال دایره اسلام، مستحسن بلکه واجب شده. و در ایمان نشده آن است که: چون غرض اصلی از بعثت پیغمبران و دعوت بندگان، ارشاد عباد به مسلک رشد و سداد و راهنمایی نجات روز معاد است و حصول این مقصود، توقف دارد بر رفع موانع اهتداء و استرشاد، چه تا قلاده تقلید آباء و اجداد در گردن است، و غشاوه تعصب و عناد بر دیده بصیرت، مطالعه آیات بینات و ملاحظه علامات نجات، میسر نباشد. پس ناچار به قتال و غارت اموال و اسر ازواج و اطفال کفار را تهدید و انذار

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۹۴؛ عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۷۰؛ مستد احمد، ج ۱، ص ۱۱؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱.
 ۲. اسر: اسارت.

باید نمود تا طوعاً یا کرهاً از میان ارباب ضلال و اضلال، برآمده. کلمه طیبه «لا إله إلا الله محمد رسول الله» بر زبان رانند و در دایره اسلام درآیند. حجاب عناد از میانه برخاسته، با اهل ایمان مخالطه و مکالمه نمایند، تا فهم معانی حدیث و قرآن، ایشان را آسان شود و مشاهده علامات نجات میسر گردد.



وظیفه نبی تخویف و انذار است. ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مَّبِينٌ﴾ (الأعراف (۷): ۱۸۴) همین معنی انذار را اولوا العزم در جهاد به زبان تیغ بر کفار تبلیغ نمایند، که «أنا نبی بالسيف». اما بعد از اسلام، راه راست رشد و هدایت به حقیقت پیدا و روشن شده و از مسلک گمراهی غی و ضلالت ممتاز و مسبین گشته. چنانچه می فرماید: ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾، قافله سالاران مهیا و راهنمایان معین شده و علامات و دلایل مصاییح و مشاعل، وادی به وادی، منزل به منزل منصوب گشته، دیگر اجبار و اکراه در کار نیست. هر که را بضاعت قابلیت دریافت هدایت، سرمایه تجارت آخرت باشد، به توفیق الهی، ترک مسلک گمراهی نموده، بی اکراه تهیه راه نماید. و دست از عروه وثقی بندگی و اطاعت، و حبل متین پیروی و متابعت شهسوار مضمار رسالت و قایدان طریق ولایت، باز نداشته به تقوی به مقصد رسد. ﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (البقرة (۲): ۵) و گروهی را بدی طینت و خبثت سیرت به حدی رسیده که با این مراتب، تعامل و تغافل ورزیده، در ظاهر، منهج مسلمانی سپرند و به باطن، همان طریقه گمراهی و شیوه بت پرستی پیشه نمایند، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدًى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ (البقرة (۲): ۱۶). هرآینه حجّت خدا و رسول بر ایشان تمام شده و غرض از ارشاد و هدایت به عمل آمده، دیگر تخویف و انذار را درباره ایشان فایده، و اکراه و آزار را ثمره ای متصور نباشد، ﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (البقرة (۲): ۶)، چه راه راست نجات و هدایت رادیده، دانسته گمراهی غوایت و ضلالت، اختیار نمایند، ﴿وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآئَةً لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا﴾ (الأعراف (۷): ۱۴۶)، استعداد هدایت شامله کامله و استحقاق رحمت عامه تامه از این طایفه بشامت اعمال سیئه و اخلاق ذمیمه مسلوب گشته، مستوجب لعن ابدی و مستحق سخط سرمدی گردیده اند، ایداء و آزارشان حواله به روز جزاست. ﴿كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ﴾ (البقرة (۲): ۷۰) و شهدوا أنّ الرسول حقّ و جاءهم البينات واللّه لا يهدى القوم الظالمين أولئك جزاؤهم أنّ عليهم

لعنة الله والملائكة والناس أجمعين خالدين فيها لا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون ﴿

(آل عمران (۳): ۸۶-۸۸).

نمایش دوم

تحقیق معنی طاغوت و بیان کیفیت کفر و ایمانی به حقیقت ایمان

«کفر» در لغت عرب به معنی انکار آمده و ضد ایمان، و «طاغوت» به معنی بت. حقیقت بت عبارت از مخلوقی است که بندگان به فهم ناقص و رأی باطل اختیار و اختراع نموده وسیله دین و واسطه میان خود و جهان آفرین گردانند و سبب رشد و هدی و شفیع پیش خدا پندارند؛ چنانچه قرآن مجید استکشاف از حال بت پرستان نموده که ﴿أم اتخذوا من دون الله شفعاء﴾ (الزمر (۳۹): ۴۳)، و شناعت سیرتشان بدین عنوان اظهار کرده که ﴿و یعبدون من دون الله مالا یضرهم و لا ینفعهم و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله﴾ (یونس (۱۰): ۱۸)، آری حقیقت شفاعت در آخرت، همین معنی هدایت است در این نشئه که روز قیامت به صورت شفاعت مصور می شود. کسی در آخرت، شفیع تواند بود که در دنیا وسیله هدایت باشد. و حقیقت معنی بت پرستی زیاد از این نیست که در قرآن مبین، مبین شده که مخترعات خود را مبدأ هدایت و منشاء شفاعت پنداشته، بندگی و انقیاد نمایند؛ چه بت پرستان، عبادت اصنام، به گمان، تقرب خدا می کنند ﴿ول یقرّبونا إلی الله زلفی﴾ (الزمر (۳۹): ۳) می گویند: و الا چگونه صاحبان بینش مصنوع مثل خودی را شریک خدا در آفرینش پندارند ﴿ولئن سألتهم من خلق السموات والأرض لیقولنّ الله﴾ (لقمان (۳۱): ۲۵)، و این معنی را اختصاص به لات و عزّی نیست هر که را ما به رأی و اجتهاد خود، بدون اذن خدا و تعیین مهتر انبیاء که قول او به مقتضای ﴿و ما ینطق عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی﴾ (النجم (۵۳): ۳-۴) در حکم کلام خداست وسیله دین و ایمان و واسطه میان مردمان و آفریدگار جهان و متولی امور مسلمانان و ولی و حاکم شرعی بر فروج و دماء بندگان گردانیدیم، طاغوت ما باشند؛ چنانچه از احادیث اهل بیت مستفاد شده، فی الواقع در جناب ربّ الأرباب بی رخصت، تواند داعیه وساطت و شفاعت در خیال آرد ﴿من ذالذی یشفع عنده إلیا باذنه﴾، ملائکه مقرب را با نهایت عبودیت در آن حضرت بار خدمت به صد محنت و زحمت باشد ﴿لا یتکلمون الا من أذن له الرحمن و قال صوابا﴾ (التبا (۷۸): ۳۸)، انسان معرض سهو و نسیان را با کمال قصور و نقصان





كجا رسد كه پا از حدّ خود بيرون نهاده، هوای اين منصب خطير به خاطر رساند، ﴿أم للانسان ما تمنى فله الآخرة والاولى و كم من ملك فى السموات لا تغنى شفاعتهم شيئاً الا من بعد ان يأذن الله لمن يشاء ويرضى﴾ (النجم: ۵۳: ۲۴-۲۶)، پس كسى را كه به رأى و اجتهاد، بدون نصب خدا و نصّ سيّد انبياء خليفه و جانشين پيغمبر کرده باشند هرآينه طاغوت باشد، بلكه لفظ طاغوت كه در لغت از طغيان اشتقاق شده اينان را كه بيش از بيش از حدّ و پايه خويش بيرون رفته با كمال ناشايستگى خود را خليفه و جانشين حضرت سيّد المرسلين انگاشته اميرالمؤمنين پنداشته اند، به غايت سزاوارتر است از لات و عزى كه همين ديگران در حق ايشان طغيان کرده اند نه ايشان از حدّشان. لهذا در لسان ائمة هدى همواره از خلفای ثلاث به جبت و طاغوت^۱ تعبير شده، و دانای صراط مستقيم على بن ابراهيم كه

۱. لابد من ذكر الأحاديث ثم بيان المراد منها، فنقول:

عن أبى حمزة الثمالى قال: قال أبو جعفر عليه السلام: «يا أبا حمزة إنما يعبد الله من عرف الله، و أما من لا يعرف الله كأنما يعبد غيره هكذا ضالاً، قلت: أصلحك الله و ما معرفة الله؟ قال: يصدق الله و يصدق محمدًا رسول الله صلى الله عليه وآله فى موالاة على و الائتمام به و بأئمة الهدى من بعده، و البرائة الى الله من عدوهم، و كذلك عرفان الله. قال: قلت: أصلحك الله أى شىء إذا علمته أنا أستكملت حقيقة الايمان؟ قال: توالى أولياء الله و تعادى أعداء الله و تكون مع الصادقين كما أمرك الله. قال: قلت: و من أولياء الله؟ قال: أولياء الله محمد رسول الله و على و الحسن و الحسين و على بن الحسين ثم انتهى الأمر الينا ثم أبى جعفر، و أوماً الى جعفر و هو جالس، فمن والى هؤلاء فقد والى أولياء الله و كان مع الصادقين كما أمره الله. قلت: و من أعداء الله أصلحك الله؟ قال: الأوثان الأربعة، قال: قلت: من هم؟ قال: أبو الفصيل و رمع و نعل و معاوية و من دان دينهم، فمن عادى هؤلاء فقد عادى أعداء الله».*

أقول: المراد من «أبو الفصيل» الأول، و من «رمع» الثانى، و من «نعل» الثالث.

و فى تفسير البرهان: فى قول الله عز وجل: ﴿ألم تر الى الذين أوتوا نصيباً من الكتاب يؤمنون بالجبت و الطاغوت﴾ (النساء: ۵: ۴)، فلان و فلان ﴿و يقولون للذين كفروا هؤلاء أهلى﴾ (النساء: ۴: ۵) أئمة الضلال و الدعاة الى النار «هؤلاء أهلى» من آل محمد و أوليائهم.

فحينئذ معنى قوله: «و من الجبت و الطاغوت» أى برئت الى الله من الأول و الثانى، ثم إنه كما تجب البرائة من الجبت و الطاغوت، كذلك يحرم الرجوع اليهما و الى من كان حاكماً عنهما فى أى زمن كان، فالرجوع فى إحقاق الحق الى حكام الجور حرام شرعاً.

ففى تفسير البرهان، عن تهذيب الشيخ، باسناده عن أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام قال: «أيا رجل كان بينه و بين أخيه منازعة، فدعا الى رجل من أصحابه يحكم بينهما، فأبى إلّا أن يرافعه الى هؤلاء، كان بمنزلة من قال الله تعالى عنهم: ﴿ألم تر الى الذين يزعمون أنهم آمنوا بما أنزل اليك و ما أنزل من قبلك يريدون أن يتحاكموا الى الطاغوت و قد أمروا أن يكفروا به﴾ (النساء: ۴: ۶۰). و فى حديث الى السلطان بدل الى هؤلاء، و فى حديث آخر الى حكام أهل الجور ليقتضوا له. [رك: الأنوار الساطعة فى شرح الزيارة الجامعة، ج ۵، ص ۶۱-۶۳].

* بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۱۵؛ الكافى، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱



در تفسیر پا از جاده پیروی حدیث اهل بیت بیرون نهاده در بیان مراد از طاغوت در این آیه همین گفته که «هم الذین غصبوا آل محمد حقهم»^۱.
 اگر مخالف، ادعا نماید که اتفاق از او اجتماع هوا در تعیین خلفا شاید به سر حد
 اجماع رسیده باشد و مقتضای اجماع تمامی امت به حکم حدیث مشهور «لا یجتمع امتی
 علی الخطاء»^۲ صواب باشد.

جواب آن است که، نصب خلیفه به اجتماع آراء بدون نص صریح از جانب خدا صورت
 پذیر نیست؛ چه به تحقیق، حقیقت ایمان عنقریب جلوه گر می شود که هرکه داعیه تعیین
 یکی از ارکان دین چون نصب خلیفه مثلا به رأی و اجتهاد نماید به همین اراده پا از مسلک
 ایمانیان بیرون نهاده است؛ پس چگونه مؤمنین اقدام بر چنین جرأتی نمایند و جمعی که
 این اراده به خاطر رسانند، چه سان در اعداد ارباب حل و عقد معدود بوده اعتقاد و
 اختیارشان را در اجماع اعتبار کنند، که حق جل و علا می فرماید: ﴿و من یشاقق الرسول
 من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت
 مصیرا﴾ (النساء: ۴)؛ (۱۱۵). و لهذا به زبان عمر بن خطاب جاری شده است؛

«كانت بیعة ابي بكر فتنه وقي الله المسلمين شرها، فمن عاد الي مثلها فاقتلوه»^۳

بلکه همان حدیث مشهور دلالت بر آن نماید که چنین اجماعی هرگز صورت انعقاد نیابد
 و خبر از آن دهد که همواره طایفه ای از امت طریقه حق و صواب را ملتزم بوده به راه خطا
 و ضلالت نروند، و چنین دواعی به خاطر نگذرانند. چنانچه قرآن مجید افصاح از آن نموده
 که ﴿و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون﴾ (الأعراف: ۷)؛ (۱۸۱) و از سرور انبیاء مروی
 گشته که «لا یزال طائفة من امتی علی الحق حتی یأتی أمر الله»^۴ و به سر حد تواتر رسیده که
 جمعی مؤمنین در کنکاش نصب خلیفه داخل نبوده با ابوبکر و عمر بیعت نکرده اند ﴿إلّا
 من أکره و قلبه مطمئن بالایمان﴾ (النحل: ۱۶)؛ (۱۰۶) و چه سان حکیم علیم امر خلافت را به
 اختیار رعیت و اتفاق امت تفویض نماید که جمعی تیره درونان نفاق پیشه، به تلیس مکر
 و تزویر حیل، چنان در لباس ایمانیان میان صحابه درآمده بودند که دانش اندوز معلم

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۸۴؛ التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲. قوانین الأصول للقمی، ص ۳۶۲؛ کتاب الألفین للحلی، ص ۱۱۰.

۳. المعیار و الموازنة، ص ۳۸؛ الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة للمدنی، ص ۱۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸.

۴. مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۰۱؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۵۲.



«لَأَعْلَمَنَّكُمْ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» را شناسایی ایشان کما ینبغی حاصل نبوده، چنانچه دانای همه اسرار درونی خبر داده که ﴿وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ وَلَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ (التوبة (۹): ۱۰۱). پس اگر امر خلافت به اجتهاد عباد مرجوع باشد، بسا که یکی از او نفاق پیشگان را به سروری و مقتدای خود برگزینند و به پیروی آن، ابلیس سیرت، غول سریرت کرده، امت به هاویة حامية گمراهی ابدی در افتند و خاک مذلت و گرد لعنت بر فرق روزگار خود انداخته، به دار البوار شتابند. ﴿وَمَا رَبِّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ (فصلت (۴۱): ۴۶) و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون ﴿(الشعراء (۲۶): ۲۲۷). و لفظ «طاغوت» در لغت بر جمع و مفرد هر دو اطلاق می شود، چنانچه ارباب عربیت تصریح نموده اند و در قرآن به هر دو عنوان استعمال شده ﴿أُولَئِهَا هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ﴾ به جمع و در ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ (النساء (۴): ۶۰) به مفرد. شاید اسم جنس باشد یا مصدر، مستعمل برای مبالغه به معنی اسم.

و چون کفر عبارت از انکار بیزاری است. یعنی نفی از قلب و اعتقاد، و مقرر است که نفی جنس و طبیعت، به نفی افراد تحقق یابد؛ چنانچه اثبات به تحقق فرد واحد؛ پس کسی کافر به طاغوت باشد که از همه انواع و افراد آن بیزاری جوید، تا شخص را منسوب از قبل خدا نبیند، رهنما و مقتدا ندانسته در کیش خویش از او یاری نجوید. و این معنی مقدمه حصول ایمان است، یعنی تا نهان خانه اعتقاد از آرایش خواهش خویش و توسل به بیگانه پاکیزه نگردد، نور دل فروز ایمان بر باطن انسان پرتو نیندازد؛

لهذا حق جلّ و علا در لباس تعجب به صاحب خطاب مبعوث به فصل الخطاب کرده که ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ (النساء (۴): ۶۰) بعد از آن که طغرای غرای هدایت نمای ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (النساء (۴): ۵۹) به توقيع رفيع تفریع ﴿فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله و الى الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر ذلك خير و احسن تاويلا﴾ (النساء (۴): ۵۹) موشح و مذیل گردید، پس به استوار سوگند ﴿فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت و يسلموا تسليما﴾ (النساء (۴): ۶۵) نهایت أكيد و توثيق فرموده مستبدان به رأی خود را از زمره ایمانیان بیرون نموده و از همین جهت است که در احادیث اهل بیت علیهم السلام



ملت قویم حضرت ابراهیم - علی نبینا و علیه السلام - یعنی تبری از همه اصناف اصنام و توجه به وجهه دل به جانب معبود یکتا مخصوص فرقه ناجیه امامیه شده که : «ما علی ملّة ابراهیم إلّا نحن و شیعتنا و سائر الناس منها براء»^۱ چنانچه از حدیقه کریمه ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِابْرَاهِيمَ لِلذِّينِ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِیُّ وَ الذِّینَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ﴾ (آل عمران (۳): ۶۸) هم استشمام توان نمود .

فارسی ایمان گرویدن است . گرویدن ، همین قول به لسان نیست ، امر باطنی است که به ظاهر علامات دارد . از گرویدن کسی به دیگری ، وقتی به وی راستی آید که لا اقل اکثر کار خود بدان گذارد . رعیتی که از پیش خویش حاکم تعیین نمایند ، هنوز به پادشاه وقت نگر ویده اند . تو که برای روی زمین از پیش خود خلیفه تراشی ، کجا به جهان آفرین گرویده باشی ! آدمی هنگامی به خدای تعالی گرویده است که از روی تسلیم و رضا ، تفویض همگی امور خود بدان جناب نموده در کلی و جزوی به غیر توکل که پشتیبان اخلاص است به دیگری تکیه و توسل ننماید . از غیر باری تعالی و گماشتگانش یاری و همراهی نجوید ؛ چنانچه در ﴿إِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاكَ نَسْتَعِینُ﴾ (الحمد (۱): ۵) اشعار شده و فرمان ارشاد نشان ﴿وَ عَلَی اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ﴾ (المائدة (۵): ۲۳) ایمان را با توکل یار کرده . و قرآن مجید از حال ایمانیان بدین عنوان اخبار نموده که : ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الذِّینَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تَلَّیْتُ عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ زَادَتْهُمْ إِیْمَانًا وَ عَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُونَ﴾ (الأنفال (۸): ۲) .

پیشوای علمای حدیث ، محمد بن یعقوب کلینی به سند خود از حضرت امام همام ، مشرف به سلام ، از سید انام به پیغام جابر محمد باقر علیه السلام روایت کرده که :
قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی بعض أسفاره إذ لقیه ركب ، فقالوا : السلام علیک یا رسول الله ، فقال ما أنتم ، فقالوا : نحن مؤمنون یا رسول الله . قال ما حقیقة ایمانکم قالوا : الرضا بقضاء الله و التفویض الی الله و التسلیم لأمر الله ، فقال رسول الله : علماء حکماء کادوا أن یكونوا من الحکمة أنبیاء .^۲

و از محقق حقایق و کشاف دقایق ، جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت نمود :
قال : قال أمير المؤمنين - صلوات الله علیه - : الايمان له اركان اربعة : التوكل على الله ،

۱ . المحاسن ، ج ۱ ، ص ۱۴۷ ، ح ۵۴ ؛ مناقب آل أبي طالب ، ج ۳ ، ص ۲۷۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴۶ ، ص ۳۳ ، ح ۲۸ .
۲ . التوحید للصدوق ، ص ۳۷۱ ، ح ۱۲ ؛ أعلام الدین فی صفات المؤمنین للدیلمی ، ص ۱۲۲ .



و تفویض الأمر الى الله، والرضا بقضاء الله، والتسليم لأمر الله.^۱

عارفی را پرسیدند از معنی «عرفت الله بفسخ العزائم»،^۲ گفت: تا پرده خواهش از پیش بینش برنداشتم جمال جهان آرای عرفان را مشاهده نکردم. پس کسی که در امور دینی خواهش منش خویش را قدوه و اسوه نموده نصوص قرآن و حدیث را که مخالف آن بیند طرح یا تأویل نماید چگونه از ایمان و عرفان بهره مند باشد، چنان که هنگام توجه قافله سالار خیل انبیاء به راحت آباد عالم بقا که از روی کمال توجه خاطر ملکوت ناظر به انتظام مآل احوال امت دوات و ادوات کتابت خواست تا هدایت نامه ابدی مرقوم سازد جمعی که به ظاهر قلاده اسلام را متقلد بودند چون باطنشان پذیرای نور ایمان نبود به گمان آن که شاید اراده مقدسه به امری متعلق باشد که با عزیمت ایشان مخالفت نماید و راه تأویل نصوص مسدود گردد، مانع آن سعادت جاودانی شده، سخنان ناشایست از مکمن باطن به مبرز دهان آورده، رایت عصیان و طغیان در آن اثنا برافروختند، خاطر اشرف را در چنان وقتی آزرده کرده، خود را از آن محفل مقدس مطرود ساختند. و طایفه مسلمانان را تا آخرالزمان در تیه تحیر و تفرق انداختند. «جزا هم الله عن الاسلام و أهله بئس الجزاء».

شنیده باشی که هم اینها در همان روزها به همراهی اسامه بن زید در سفر جهاد مأمور بودند و چندین مرتبه عتاب امر خطاب «جهّزوا جيش اسامه لعن الله من تخلف عنها»^۴ می رسید به توهم عدم مصلحت خویش بیماری آن حضرت را بهانه ساخته تخلف ورزیدند و نیل عصیان بر چهره اطاعت کشیدند. ﴿و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة إذا قضی الله و رسوله أمراً أن يكون لهم الخیرة من أمرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلاله مبیناً﴾ (الأحزاب (۳۳): ۳۶)

نمایش سوم

تبیین مراد از عروه وثقی

«عروه» در لغت عرب، دسته کوزه و دلو را گویند. و حلقه که گره تکمه و مانند آن بدان

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۷، ح ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۸۵.

۲. روضة الواعظین، ص ۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۹۷، ح ۱۰.

۳. در الارشاد شیخ مفید به جای جهّزوا، فانفذوا آمده است. الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۳.

۴. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۳.



استوار شود. «وثقی» مؤنث أوثق باشد یعنی به غایت محکم. «عروه وثقی» در این مقام بر سبیل استعاره استعمال شده، مراد شخصی است که از قبل، خدا دانسته برای دستگیری سرگشتگان غرقاب گمراهی و راهنمایی گم گشتگان تیه حیرانی و سرگردانی، منصوب گشته وسیله رشد و هدایت و واسطه رستگاری آخرت و شفیع روز قیامت باشد. و این معنی بعد از سرور انبیاء بر کتاب خدا و ائمه هدی اهل بیتی که در شأن ایشان «مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من تخلّف عنها غرق»^۱ وارد شده صادق است، دیگری را سزاوار نیست. ایشانند که هیچ یک از معانی انفصام یعنی شکستن و گسستن و جدا شدن و نارسا بودن و آخر شدن را درباره ایشان راه نباشد. بلکه همه، همیشه، هم عنان کنفس واحده، بی شائبه تفرقه کالخلقة المفرغة بدین منصب جلیل تا قیام قیامت اقدام نمایند. و در آن روز شفیع محشر و ساقی کوثر باشند؛ چنانچه حدیث ثقلین، متفق علیه فریقین - شیعه و سنی - که هر دو طایفه به روایات متظاهره، و عبارات متظافره، از حضرت رسالت پناه علیه السلام روایت کرده. در کتب تفسیر و حدیثشان مذکور و مسطور است، دلالت بر آن نماید. از جمله، ثعلبی در تفسیر آیه **﴿واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا﴾** (آل عمران (۳): ۱۰۳) به چندین سند از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده:

أنه قال أيها الناس قد تركت فيكم الثقلين خليفتي إن أخذتم بهما لن تضلوا بعدي أحدهما أكبر من الآخر، كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء والأرض و عترتي أهل بیتی، و إنهما لن يفترقا حتی یردا علی الحوض^۲

این روایت در اکثر کتب حدیث اهل سنت نیز مذکور است با چندین روایت دیگر. و از جابر وارد شده که گفته:

روایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجته یوم عرفه و هو علی ناقته القصوی یخطب فسمعتہ یقول: أيها الناس إنی ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی أهل بیتی.^۳

و از زید بن أرقم مروی گشته که:

قام رسول الله صلی الله علیه و آله بما یدعی خمّا بین مکة والمدینه، فحمد الله و أثنی و وعظ و ذکر ثمّ

۱. بصائر الدرجات، ص ۳۱۷؛ الأملی للطوسی، ص ۶۰.

۲. مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۲۰؛ فضائل الصحابة، ص ۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳.

۳. کتاب الأربعین، ص ۳۵۲؛ خلاصة عبقات الأنوار، ج ۱، ص ۱۲۶.

قال: أما بعد أيها الناس إنما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فأجيب و أنا تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به فحثّ على كتاب الله ورغب فيه، ثمّ قال: و أهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي.^١
و از زيد بن ثابت روایت شده که:



قال رسول الله ﷺ: أيها الناس إنّي تارك فيكم خليفتين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.^٢
ابن المعازلي شافعي از ابی سعید خدری چنین روایت کرده:
إنّ رسول الله ﷺ قال: إنّي أوشك أن أدعى فأجيب و إنّي تركت فيكم الثقلين كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الأرض و عترتي أهل بيتي و ان اللطيف الخبير أخبرني أنّهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا ماذا تخلقوني.^٣

این معنی به چندین عبارت از آن حضرت - صلوات الله علیه و آله و سلم - روایت شده ظاهر می شود، که برای زیادتى اهتمام، مکرر، تبلیغ و تأکید می فرمود، به تخصیص در حجّة الوداع که جمهور مسلمانان ملازم رکاب هدایت مآب بودند، آن سرور در آن سفر، مکرر وداع امت نموده ایشان را به این دو خلیفه عظیم الشأن وصیت می فرموده اند. و غرض اصلی، خلافت شاه ولایت بوده چنانچه بر صاحب انصاف مخفی نیست که مبین قرآن دنای ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مبین و مجمل، ظاهر و مأو، آن عارف یقینی است بدان که هرآینه کدام روز، شب کجا و به جهت که و چه نازل شده آن باب مدینه علم بوده، چنانچه خود دعوی کرده همگی قبول نموده اند، دیگری را این داعیه به خاطر نگشته، پس کسی را از قرآن بهره مندی باشد که به پیروی او مولی سربلندی یابد کلام الله ناطق، فارق حق و باطل، علی بن ابی طالب است.

از أم سلمه به روایت عامه منقول شده که گفته:

سمعت رسول الله ﷺ يقول: على مع القرآن و القرآن مع على لن يفترقا حتى يردا على الحوض.^٤

١. نظم در السمطين للحنفى، ص ٢٣١.

٢. العملة لابن البطريق، ص ٦٩، ح ٨٣.

٣. كمال الدين و تمام النعمة، ص ٢٣٥، ح ٤٦؛ مسند أحمد، ج ٣، ص ١٧.

٤. الأمالى للطوسى، ص ٤٦٠.



و همچنین مقدم اهل بیت رسول خدا، پیشوای عترت و اصحاب عبا که در شأن ایشان آیات بینات مباحله و تطهیر و قربی و سورۀ کریمه ﴿هل أتى﴾ نازل شده به اتفاق امت شاه ولایت بوده. پس مقصود حبیب معبود از این وصیت آن بود که باید امتم بعد از من پسر عمّ و دامادم، پس اولاد و احفادم که سفینه نجاتند خلیفه و جانشین من دانسته، به پیروی این خانواده تمسک جسته، به خانه بیگانه حاجت نبرند تا رستگاری جاوید یابند که قرآن را که گنج نامه رستگاری و خزانه ذخیره پیغمبر است تا روز رستخیز از این خاندان جدایی نخواهد بود. هر که از این وصیت تخلف ورزد، در گمراهی ابد گرفتار ماند. ﴿فمن بلّله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یدلونه ان الله سمیع علیم﴾ (البقره (۲): ۱۸۱).

لیکن اندیشه از کید معاندین و اضداد و مکر منافقین و حساد نموده، این مطلب را از این صریح تر به روش اشتهار، اظهار نمی فرمود، چه منافقان روباه نهاد را با شیر خدا، نهایت بغض و عناد بود. و خلافت حیدر کرّار بر ایشان به غایت دشوار می نمود؛ چنانچه از صحابه مروی شده که منافقان را در زمان نبی به بغض علی می شناختیم. و به ثبوت رسیده که بعضی از ارباب نفاق را در آن اوقات به سبب اطلاع بر مکنون لوح محفوظ ضمیر اشرف دیگ کینه به جوش درآمده یکی از آن منازل به سر راه شاهباز سدره پرواز رفته ﴿یریدون ان یطفئوا نورالله بأفواههم و یأبی الله الا ان یتمّ نوره و لو کره الکافرون﴾ (التوبة (۹): ۳۲) عذری در خاطر داشته تا آن که آیه وافی هدایت ﴿یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین﴾ (المائدة (۵): ۶۷) نازل شده.

از جابر بن عبدالله و ابن عباس منقول است:

قالا: أمر الله محمدا أن ینصب علیا للناس فتخبرهم بولایته فتخوف رسول الله ﷺ أن یطغوا فی ذلك علیه، فأوحی الله الیه هذه الآیة^۱.

روز هجدهم ماه مبارک ذی الحجة الحرام سال دهم هجرت، هنگام انصراف از سفر حجة الوداع، در منزل جحفه که محل تفرقة اعراب و رخصت حاج بود، نزد غدیر خم، قبل از زوال، آن آفتاب بی زوال آسمان رسالت، نزول اجلال کرده، فرموده، تا عرصه منزلگاه، از خار و خاشاک پرداختند. و منبری از جهاز شتران یا غیر آن، مرتب ساخته. همگی امت، به

۱. تفسیر آلوسی، ج ۶، ص ۱۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۳۹، ح ۳۱ نقلاً عن تفسیر العیاشی.



خدمت حضور شتافتند. صاحب سریر معراج، آن منبر را پایهٔ عرش اعظم [ساخت]، بعد از حمد الهی و وعظ خلاق، تأکید به تبلیغ اصول دین و ارکان اسلام فرمود. پس اشعار به قرب عهد رحلت و اظهار مطلب عقد و بیعت نموده، خطاب به همه اصحاب کرده که «یا معشر المسلمین ألسنت أولى بکم من أنفسکم»،^۱ ای گروه مسلمانان آیا نیستم من اولی به تصرف و تدبیر امور شما از خودتان «قالوا بلی یا رسول الله»، همگی اقرار کردند که آن سید دوسرا اولی به تصرف ایشان است. و اختیار امور دین و دنیای همه با آن سرور انس و جان، بعد از آن، بازوی شاه ولایت را گرفته. چنان بلند ساخت که بیاض زیر بغل مبارک را تمامی حضار مشاهده نمودند. و فرمود: «لیبلغ الشاهد منکم الغایب أنه من كنت مولاه فعلىّ مولاه» باید حاضران به جماعت غایب برسانند که هرکس را من مولا یعنی اولی به تصرف و تدبیر امورم، پس علی بن ابی طالب هم مثل من اولی به تصرف و متولی امور اوست.

چنین روایت شده که: این عبارت به جهت تأکید، چند مرتبه، عز صدور یافته. و در حقیقت این کلام، اعجاز، آغاز، ارشاد، انجام سید انام. همچنان که مظهر مطلب از وصیت، به ثقلین بود، مؤکد آیه کریمه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ (المائدة: ۵۵-۵۶) باشد که به اتفاق جمهور مفسرین اسلام در حق امیرالمؤمنین، هنگام تصدق به خاتم اثنای رکوع نماز در مسجد مدینه طیبه نازل گشته، و حسان ثابت - مداح پیغمبر - در مدح آن سرور قطعه گفته مشتمل بر آن این دو بیت از آن جمله است:

فأنت الذى أعطيت إذ كنت راكعا
فأنزل فيك الله خير ولاية
زكوة فدتك النفس يا خير راع
وثبتها فى محكمات الشرايع^۲

چه معنی در این آیه کریمه، همان معنی مولی است. در آن کلام، ارشاد، انجام، به قرینه مقام، هر چند به معنی دیگر در غیر این محل، مستعمل باشد به دلالت حصر نسبت در خدا و رسول و شاه ولایت، چنانچه بر صاحب شعور مستور نیست. و وقوع الفاظ در این آیه به صیغه جمع، کنایه از تعظیم شأن است. چنانچه صاحب کشف کشف آن نموده، یا اشاره بدان که ولایت آن حضرت متضمن است ولایت اولاد امجاد را، ائمه عصمت و طهارت

۱. التوحید للصدوق، ص ۲۱۲.

۲. مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام) لابن مردویه الاصفهانی، ص ۲۳۸.



که حدیث متفق علیه «لا يزال أمر الدين قائما حتى تقوم الساعة و يكون عليهم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش»^۱ اشاره به ایشان است .

و همچنین همین عبارت حضرت ، کریمه **﴿يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم﴾** را تفسیر نموده . چنانچه ناقد بصیر خیر بدانت .

القصة بعد از آن ، در حق مولای متقیان و موالیان دعا کرده نفرین معاندین کرد که : «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله» و از منبر فرود آمده . امر عالی صادر شد که تمامی امت ، حتی پروکیان^۲ محترم رسالت ، به تهنیت شاه ولایت رفته . بر آن ، یعسوب دین به امارت مؤمنین سلام کنند .

آورده اند که : اول کسی که تهنیت ولایت و خلافت عهد گفته از اصحاب ، عمر بن خطاب بود که گفت : «بخ بخ لك» یا گفت : «هنيا لك يا بن ابي طالب أصبحت مولاي و مولی كل مؤمن و مؤمنة» ؛ چنانچه اول کسی که در سقیفه بنی ساعده ، نقض عهد نمود هم او بود . **﴿والذين ينقضون عهدالله من بعد ميثاقه و يقطعون ما أمرالله به أن يوصل و يفسدون في الأرض أولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار﴾** (الرعد (۱۳): ۲۵)

ثعلبی در تفسیر آیه **﴿يا أيها الرسول بلغ ما انزل اليك﴾** به سند خود از براء بن غارب روایت کرده :

فقال أقبلنا مع رسول الله ﷺ في حجة الوداع بغدير فنادى أن الصلوة جامعة و كسح للنبي ﷺ تحت شجرتين و أخذ بيد علي ، فقال : أستم تعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم قالوا : بلى ، فأخذ بيد علي و قال : من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه . قال : فلقبه عمر فقال : هنيا لك يا بن ابي طالب ، أصبحت مولی لكل مؤمن و مؤمنة»^۳ .

این روایت در کتب حدیث اهل سنت نیز مسطور است با چندین روایت دیگر . اشتهار قصه غدیر زیاده از آن است که مجال انکار تواتر آن باشد . محمد بن جریر طبری در این باب کتابی تألیف کرده ، به هفتاد و پنج سند روایت نموده . احمد بن محمد ، مشهور به ابن عقده نیز تصنیف پرداخته یکصد و پنج حدیث نقل کرده ، دیگر ، یکصد و بیست و پنج

۱ . الخصال ، ص ۴۷۳ ، ح ۳۰ ؛ مسند أحمد ، ج ۵ ، ص ۸۹ ؛ صحیح مسلم ، ج ۶ ، ص ۴ .

۲ . کذا فی النسخة .

۳ . تفسیر الثعلبی ، ج ۴ ، ص ۹۲ .



طریق شمرده . ابن المغازلی شافعی در کتاب مناقب بعد از آن که حدیث غدیر را به دوازده سند روایت کرده ، تصحیح آن بدین عبارت می کند که :

هذا حدیث صحیح عن رسول الله ﷺ و قد روی حدیث غدیر خم نحو مائة نفس منهم العشرة ، و هو حدیث ثابت ، لا أعرف له علة تفرد علی بهذه الفضيلة لم يشركه فيها أحد .^۱

در خبر آمده که : عدد گروه مسلمانان که در آن روز عقد بیعت شاه ولایت بسته ، تهنیت خلافت گفته ، سلام به امارت مؤمنین بر آن حضرت کردند ، هفتاد هزار بود به عدد قوم موسی - علی نبینا و علیه السلام - . که به فرموده خدا از ایشان به جهت برادر خود ، هارون بیعت گرفت و آخر نقض عهد نموده ، گوساله پرستی اختیار کردند . ﴿و یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به إلا الفاسقین الذین ینقضون عهدالله من بعد ميثاقه و یقطعون ما أمرالله به أن یوصل و یفسدون فی الأرض أولئک هم الخاسرون﴾ (البقرة: ۲۶-۲۷) و این معنی یکی از اسرار کلام سید ابرار است که فرمود : «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» .^۲ و بهترین تهنیت و مبارکبادی آن بود که از جانب علی اعلی فرود آمده در آن روز ﴿الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا﴾ . چنانچه بسیاری اخبار دلالت بر آن می کند از امامین همامین ، محمدباقر و جعفر صادق (علیه السلام) وارد شده که آخرین فریضه ای که بر رسول خدا نازل شده ، معامله غدیر و آیه ﴿اکملت لکم دینکم﴾ بود . بعد از آن فریضه نیامد . و از سلمان و مقداد و ابی ذر و عمار منقول است :

أنهم قالوا والله ما برحنا العرصة حتى نزلت هذه الآية ﴿الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا﴾ ، فكرر رسول الله ﷺ ذلك ثلاثا ، ثم قال : إن کمال الدین و تمام النعمة و رضا الرب بارسالی الیکم بالولاية بعدی لعلی بن ابيطالب .^۳

و از ابی سعید خدری مروی است که گفته :

والله ما نفرقتا حتى نزل «الیوم اکملت لکم دینکم» . و گفته : «إن رسول الله ﷺ لما

۱ . مناقب ابن المغازی ، ص ۲۷ .

۲ . المحاسن ، ج ۱ ، ص ۱۵۹ ، ح ۹۷ ؛ الکافی ، ج ۸ ، ص ۱۰۸ ، ح ۸۰ ؛ دعائم الاسلام ، ج ۱ ، ص ۱۶ ؛ الأمالی للصدوق ، ص ۲۳۸ .

۳ . الأمالی للصدوق ، ص ۴۳۷ ، ح ۱۰/۵۶۷ .



نزلت هذه الآية قال: الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضا الرب برسالتى و بولاية على بعدى.

ابن المغازلى در كتاب مناقب از ابى هريره روايت کرده كه :

من صام يوم ثمانى عشر من ذى الحجة، كتب الله له صيام ستين شهرا، و هو يوم غدیر خم، لما أخذ النبى ﷺ بيد على بن أبى طالب ﷺ فقال: الست أولى بالمؤمنين من أنفسهم قالوا: بلى يا رسول الله، قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، فقال عمر بن خطاب: يخ يخ لك يا بن أبى طالب، أصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة، فأنزل الله تعالى: ﴿اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الاسلام ديناً﴾^۱.

اخطب الخطباء خوارزمى از أبى ذرّ غفارى - رضی الله عنه - روايت کرده كه : چون حضرت رسول ﷺ در غدیر خم على بن أبى طالب را به فرمان الهى نصب نمود و آنچه مأمور بود در شأن على به اصحاب رسانيد امر فرمود كه «سَلِّمُوا عَلَى عَلَى بَامِرَةِ الْمُؤْمِنِينَ»، اهمه ايشان انقياد كردند. حق تعالى آیه ﴿أكملت لكم دينكم﴾ فرستاد، پس حضرت از نزول آیه مسرور گشته توجه به حضار کرده، فرمود: «الله أكبر على إكمال الدين و إتمام النعمة و رضا الرب برسالتى و بولاية على».

ابوبكرين مردويه به همين مضمون از ابوسعید خدرى روايت کرده و در ضمن تمام قصه غدیر و ابيانى كه حسان به فرمان واجب الاذعان حضرت، در تهنيت شاه ولايت گفته، صله شريف تحسين يافته. در آن روايت مذکور است اين دو بيت. از آن جمله است:

فقال له قم يا على فأننى
رضيتك من بعدى اماما و هاديا
هناك دعا اللهم وال وليه
ولكن للذى عادا عليا معاديا

و آنچه بعضى مفسرين را گمان شده يا خبرى رسیده كه نزول آیه ﴿اليوم أكملت لكم دينكم﴾ در عرفه حجة الوداع بود، منافی آن نيست كه مراد اكمال الدين نصب اميرالمؤمنين ﷺ باشد. چه از روايت جابر ظاهر شد كه، وصيت به قرآن و عترت، يك مرتبه روز عرفه بود. و به ظهور رسيد كه آن وصيت ضمنا نصب خليفه بود؛ روز غدیر تصريح شد. پس شايد اين آيه كريمه نيز در عرفه فرود آمده، روز غدیر اظهار شده باشد تا تعارض و تناقض ميان

۱. المناقب لابن المغازى، ص ۱۶.

۲. الكافى، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۱؛ الأمالى للصدوق، ص ۴۳۶.



اخبار نباشد. یا آن که بر سبیل مجاز مشارفه گفته باشند روز عرفه نازل گشته، چنان که گفته اند: «قتل الحسین يوم السقیفه»، یعنی نقض عهد اصحاب در سقیفه بنی ساعده مستلزم شهادت سیدالشهداء با اولاد و اهل بیت در کربلا بود. و سایر ظلم های به غایت رسوا، که به خاندان رسالت رسیده. والله یعلم.

و به هر تقدیر این معنی بر هوشمندان مخفی نیست که دین سید المرسلین به خلافت امیرالمؤمنین کمال یافته. چه هر پیغمبر صاحب شریعتی را ناچار است از آن که بعد از او نبی یا ولیی وصی او باشد که تبیین و تبلیغ شریعت و دین او نموده، از تحریف مفسدین و تزییف مضلین حفظ نماید، مشروط به آن که از شایبه سهو و خطا و نسیان و غایله کذب و افترا و بهتان، محفوظ و مصون بوده باشد. تا مردمان را اعتماد تمام به قول او بوده، بهانه احتمال سهو و غلط و عذر تجویز عدم حفظ و ضبط نماند. ﴿لثلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل و كان الله عزیزا حکیما﴾ (النساء: ۴)؛ ۱۶۵) لهذا همگی مرسلین را اوصیای معصومین بوده اند.

چنین مروی شده که:

هر یک از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را عدد اوصیا دوازده بوده، و اسامی ایشان همه به تفصیل در کتب مسطور است.^۱

پس دین و شریعت سید المرسلین و خاتم النبیین که افضل شرایع و اکمل ادیان است و تا قیام قیامت تمامی انس و جان مأمورند به متابعت آن چگونه از چنین وصی معطل ماند، حال آن که در عرض بیست و سه سال، زمان رسالت، آیات نازل و احادیث وارد شده، بعضی ناسخ و دیگری که تاریخ نزول و ترتیب ورود نزدامت معلوم و مضبوط نیست و به غیر باب مدینه علم و حکمت، کسی دعوی معرفت همه نکرده. بعد از تمادی مدت، چگونه معلوم گردد که کدام آیه ناسخ کدام است؟ و کدام حدیث منسوخ نیست؟ اما به قول جمعی که در حق خود گواهی می دادند که فلان آیه هرگز به گوش ما نخورده و شاهد می خواسته اند که آیات قرآنی در مصحف ثبت نمایند. بزرگشان «إن لی شیطانا یعتربنی فان استقمتم فأعینونی و إن عصیت فجنّبونی»^۲ می گفته ﴿کالذی استهوته الشیاطین فی

۱. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۵۷؛ باب فی ذکر الأوصیاء من لدن آدم.

۲. الامامة و السیاسة لابن قتیبة، ج ۱، ص ۳۴.



الأرض حيران له أصحاب يدعونه الى الهدى ائتنا قال إن هدى الله هو الهدى ﴿الأنعام(٦): ٧١﴾
عزیز من! انصاف ده، آیا چنین جماعت سزاوار پیروی باشند! یا کسی که حق با او گردد.
هر جا که او گردد ﴿أفمن يهدى الى الحق أحق أن يتبع أمن لا يهدى إلا أن يهدى فما لكم
كيف تحكمون﴾ (یونس: ۳۵).

پس ظاهر و مبین و واضح و مبرهن شود که استمساک به عروة وثقی و اعتصام به حبل
متین غیر از پیروی امیرالمؤمنین و اولاد و بیزاری از معاندین و اضدادش امری دیگر نیست.
چنانچه از آن حضرت منقول است که فرمود: «أنا حبل الله المتين و أنا عروة الله الوثقى».^۲
و ثقات روایات از حضرت رسالت روایت کرده اند که فرمود:

«من أحب أن يركب سفينة النجاة و يتمسك بالعروة الوثقى و يعتصم بحبل الله عزوجل
فليوال عليًا بعدى و يعاد عدوه وليأتم بالأئمة الهداة من ولده، فاتم خلفائي و أوليائي
و حجج الله على الخلق بعدى و سادة أمتي و قادة الأنبياء الى الجنة حزبهم حزبي و
حزبي حزب الله و حزب اعدائهم حزب الشيطان».^۳
و از حدیفه به چندین طریق مروی گشته که:

قال رسول الله ﷺ يا حذيفة إن حجة الله عليكم بعدى على بن أبي طالب ﷺ، الكفر
به كفر بالله والشرك به شرك بالله، والالحاد فيه الحاد بالله، والانكار به انكار
لله، والايمان به ايمان بالله، لأنه أخو رسول الله و وصيه و امام أمة بعد و مولا هم و
هو حبل الله المتين، و عروته الوثقى التي لا انفصام لها، سيهلك فيه اثنان: ^۴ محب
غال و مبغض قال: ^۵

جار الله محمد بن عمر زمخشری به سند متصل روایت نموده که:

قال رسول الله ﷺ فاطمة مهجة قلبي و ابناها ثمرة فؤادي، و بعلمها نور بصري، والأئمة
من ولدها أمناء ربّي، و حبل ممدود بينه و بين خلقه، من اعتصم بهم نجا، و من تخلف
عنهم هوى. ^۶

۱. «على مع الحق و الحق مع على يدور معه حيثما دار»، بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۵۲.

۲. الأملی للصدوق، ص ۲۶۴، ح ۳/۲۸۲؛ التوحيد للصدوق، ص ۲۶۵، ح ۲.

۳. الأملی للصدوق، ص ۷۰، ح ۵/۳۷؛ عيون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۲۶۲.

۴. فی المصدر: + ولا ذنب له.

۵. الأملی للصدوق، ص ۲۶۴.

۶. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۶۴۹، ح ۶۸.

و از ابن عباس منقول است که گفت :

سمعت رسول الله ﷺ يقول : معاشر الناس من أحب أن يمسك بالعروة الوثقى التي لا انفصام لها فليستمسك بولاية علي بن أبي طالب ، فإن ولايته ولايتي و طاعته طاعتي .^۱



و در کتاب عیون أخبار الرضا ، شیخ صدوق ، محمد بن علی بابویه - رضی الله عنه - به دو واسطه از سلطان سریر ارتضی ، علی بن موسی الرضا روایت کرده که
قال حدثني أبي موسى بن جعفر قال حدثني أبي جعفر بن محمد قال : حدثني أبي محمد بن علي ، قال : حدثني أبي علي بن الحسين بن علي ، قال : حدثني أخي الحسن ، قال : حدثني أبي علي بن أبي طالب عليه السلام ، قال : قال رسول الله ﷺ : من أحب أن يتمسك بالعروة الوثقى فليتمسك بحب علي و أهل بيته .^۲
و به همین سلسله علیه به سند مقدس روایت کرده که :

قال رسول الله ﷺ الأئمة من ولد الحسين من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله هم العروة الوثقى .^۳

و هرگاه محقق باشد که مراد از تمسک به عروه وثقی چیست ، به قرینه مقابله ، جلوه گر می شود که طاغوت کیست . و به ظهور می رسد که دینی که اکراه پذیر نیست ، کدام است . چنانچه در نمایش اول و دوم مبین شد و به حکم عکس نقیض ، برگشته بختی که دست از تمسک به عروه وثقی یعنی پیروی سلسله علیه اهل بیت برداشته ، به دیگری توسل نماید . به حقیقت در زمره بت پرستان کافر به خدا و مؤمن به طاغوت مسلک باشد . هر چند به وسیله اقرار به شهادتین ، به ظاهر بعضی احکام دنیوی مسلمانان بر او جاری گردیده نفس و مالش از قتل و غارت امان یابد . چنانچه جابر بن عبدالله و ابن عباس و ابن عمر و دیگر صحابه از رسول الله ﷺ روایت کرده اند که «قال : من فضل أحدا من أصحابي عليّ فقد كفر»^۴

۱. البقین لابن طاووس . ص ۲۴۴ ؛ نهج الایمان لابن جبر ، ص ۲۸ .
۲. عیون أخبار الرضا عليه السلام ، ج ۱ ، ص ۳ ، ح ۲۱۶ .
۳. نفس المصدر ، ح ۲۱۷ .
۴. الأملی للصدوق ، ص ۷۵۴ ، ح ۴/۱۰۱۳ .



بینش

چون مقاصد ثلاثه ممهّد شد، خلاصه کلام و شیرازه انتظام مرام آن است که بعد از آن که در آیه شریفه اولی وحدت سرای الوهیت، معبود زنده و پاینده لم یزل و لا یزال ﴿الله لا إله إلا هو الحی القيوم﴾ از آرایش توهم نقایص امکانی، چون «سنه غفلت نفسانی» و «نوم جهالت جسمانی» به تنزیه و تقدیس ﴿لا تأخذه سنه و لا نوم﴾ شده، تمام دارالملک علوی و سفلی، ابداعا و تکوینا هرآنچه در ضمن آن مندرج باشد، ظاهرا و باطنا به شرف اختصاص انتساب ﴿له ما فی السموات و ما فی الأرض﴾ آراسته گشته. هرزه درآیان یاغی سیرت را که بارخصت داعیه شفاعت عظمی و خلافت کبری به خاطر رسانند، به تهدید تمام ﴿من ذا الذی یشفع عنده إلا باذنه﴾ سنگ رد بر پیشانی امید خام آمده، به ظهور عالم کامل ﴿یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم﴾ که سابق و لاحق جهان آفرینش را شامل است. مدعیان کاذب دانش و بینش را که در اصول دین و ارکان اعتقاد، اعتماد به رأی و اجتهاد نموده، به مصلحت و خواهش خویش، بدون اذن خدا و رسول، تعیین وسایل و تبیین مسایل می کنند، خط بطلان ﴿و لا یحیطون بشیء من علمه إلا بما شاء﴾ بر صفحه کمال کشیده شده سعت ساحت دستگاه کبریای عظمت ﴿وسع کرسیه السموات والأرض﴾ سرای عرصه آسمانها و زمین که جولانگاه وهم و خیال است، به قدر حوصله انسان، تبیین یافته. در ضمن تقدس ذات ذوالجلال از شایبه کلال و ملال که خالق خلاق، در حفظ اجمال و حمل اثقال ﴿و لا یؤده حفظهما﴾ نگهبانی تمام عالم فوقانی و تحتانی به حضرت ربّانی، منسوب گشته. تا بی خردی را، احتمال اهمال امری، و اخلال خللی، به خیال نرسد. چه رفعت و عظمت کبریای ربوبیت. بالاتر و بزرگتر از آن است که به فهم عقول آمده، در حوصله افهام و اوهام گنجد. ﴿و هو العلیّ العظیم﴾ پس در آیه ثانیه فرمان رأفت نشان، به جهت تسلی سرور هدایت پیشگان ﴿صاغر﴾ صادر گشته که ﴿لا اکراه فی الدین﴾. یعنی گمراهان بادیه نفاق و ضلال را که بسیاری آیات بینات این سوره زهرا حکایت خدعه و فساد و شکایت از حيله و عناد ایشان است بر ایمان و انقیاد امیر مؤمنان اکراهی لازم نیست و اجباری در کار نه، که ﴿قد تبین الرشد من الغی﴾ به تحقیق راه راست نجات، به دلایل ظاهره و حجج باهره، پیدا و روشن. و از مسلک گمراهی ضلالت ممتاز و مبین شده. ﴿و من یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله﴾ پس



هر کس انکار بت و رفض شیوه بت پرستی نموده، از همه پیشوایان طریقه گمراهی و غولان بیابان حیرانی، بیزاری جوید. و به حق سبحانه و تعالی گرویده، همگی امور دین خود را به جناب رب الارباب تفویض نماید. ﴿فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها﴾ پس به تحقیق، دست توسل به دامن پیروی و تشیع راه نمایان راه نجات که از قبل خدا منصوب شده اند، سررشته رستگاری جاوید به دست آوردن خواهد بود. چنانچه دست آویز محکم او را، هیچ نحو گسیختگی و انقطاعی طاری نشود. ﴿والله سمیع علیم﴾ حق جلّ و علا شنوا و داناست. شکایت حضرت را از کفار و نفاق پیشگان، و ایمانشان به دل و زبان. چنانچه از ابن عباس منقول است، هر آنچه اصحاب رشد و ایمان و ارباب غی و طغیان گفته و کرده در دل گرفته اند و آنچه خواهند گفت و کرد و به خاطر رسانید، در هر زمان، چه نسبت ذات اقدس و صفات مقدس به همه اجزای سلسله زمان یکسان است. و ماضی و استقبال از خواص تغیر بقعه امکان و حدوث. پس در آیه ثلثه حقیقت حال و کیفیت مآل هر دو طایفه بیان شده. که ﴿الله ولی الذین آمنوا﴾ معبود به حق، حاکم مطلق است و اولی به تصرف. و تدبیر دنیا و دین، یا ناصر و معین جماعتی را که ایمان آورده اند، به خدا و رسول گرویده اند ﴿یخرجونهم من الظلمات الی النور﴾ بیرون می آورد و باز می دارد ایشان را از همه انواع تاریکی ها. چون تاریکی هوش به جهل و نادانی و تیرگی خرد. به شبهه و حیرانی و ظلمت دل به کفر و گمراهی و کدورت نفس به معاصی و مناهی و سایر تاریکیها که بر اینها مترتب شود در منشاء برزخ روز قیامت.

و به روشنایی ایمان که متضمن ضیای علم و عرفان و مستلزم صفای توبه و استحقاق غفران و مستتبع رضای الهی و دخول جنّات است و. ﴿نور علی نور﴾ عبارت از آن. می رساند به ارسال رسل و انزال کتب و اضاءت سبل و اقامت حجج و نصب دلایل و تعیین وسایل و توفیق طاعت و حفظ از معصیت ﴿یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الأمثال للناس﴾ و مصباح این نور دل فروز، در مشکات خاندان رفیع بنیان اهل بیت نبوت و ولایت و شجره مبارکه زیتونه عصمت و طهارت فروزان است. چنانچه از حدیث تفسیر آیه شریفه نور روشن شده. و ذیل همان آیه که می فرماید: ﴿فی بیوت اذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح فیها بالغدو و الآصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و أقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیہ القلوب و الأبصار لیجزیهم الله أحسن ما عملوا و



یزیدهم من فضله والله يرزق من يشاء بغير حساب ﴿ايضاح آن نمود. مشعل افروزان این نور عالم تاب را شناسایی فرمود چه صفات مذکوره از خواص اهل سنت است. اما مخالفان عناد پیشه، نفاق شیوه ﴿ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوة﴾ (البقرة: ۲) به گوش هوش کردند، و به دیده بصیرت کور، و در غرقاب ﴿كظلمات في بحر لجي يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض﴾ افتاد از مسلک نجات به غایت دور. ﴿من لم يجعل الله له نورا فما له من نور﴾ (النور: ۲۴)؛ ﴿والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت﴾ و گروهی که انکار منهج رستگاری نموده انوار الهی را که برای رهنمونی بندگان فرستاد پوشانیده اند متولّی امور و مددکار ایشان، بتهاند که خود تراشیده اند، وسیله رستگاری پنداشته اند. چون پیشوایانی که به رأی و اجتهاد، اختیار نموده، خلیفه رسول خدا نامیده اند. ﴿يخرجونهم من النور الى الظلمات﴾ بیرون می برند و از بتان و پیشوایان گروه تابعین، خود را از روشنایی اسلام و هدایت فطری و اکتسابی تا روشنی عبادات ظاهری، هر چند در حقیقت ﴿كسراب بقیعه يحسبه الظلمان﴾ باشد به سوی تاریکی کفر و ضلالت و سایر تاریکی ها که سابقا مذکور شد، ﴿ظلمات بعضها فوق بعض﴾ (النور: ۲۴) و ممکن است که در هر دو فقره، خصوص کفر باشد که سرمایه همه تاریکی هاست؛ چنانچه مفسرین از واقدی نقل کرده اند که گفته: هر جا در قرآن ظلمات و نور آمده، مراد از آن کفر و ایمان است مگر در سوره انعام که ﴿جعل الظلمات والنور﴾ (الأنعام: ۶) به معنی شب و روز است، بنابراین ایراد لفظ ظلمات به صیغه جمع و کلمه نور به مفرد تواند بود، اشاره باشد به اتحاد راه راست ایمان و رستگاری و کثرت طرق مختلفه کفر و گمراهی، چنانچه در حدیث نبوی «ستفرق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقة، فرقة منها ناجیه و الباقيون فی النار» اشعار بدان شده. و کریمه ﴿فان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله ذلكم و منكم به لعلکم تتقون﴾ ایضاح از آن نمود.

و بالجمله یک معنی است که در قرآن مجید گاهی به «نور» و گاهی به «صراط مستقیم» تعبیر شده و گاهی به «عروة وثقی» و «جبل متین» تمثیل می شود، مراد از همه، حقیقت ایمان است. ﴿و يضرب الله الأمثال للناس لعلهم يهتدون﴾ و هر چه خلاف شیوه ایمان باشد، به هر عنوان کفر و ظلمت و ضلالت است. ﴿فماذا بعد الحق إلا الضلال﴾ (یونس: ۱۰)؛ در

جزء اتم ایمان پیروی بارگاه الهی و بیزاری از رؤسای مسلک گمراهی است . چنانچه به سند معتبر روایت شده که

قال رسول الله ﷺ لأصحابه أي عرى الايمان أوثق فقالوا: الله ورسوله أعلم، فقال بعضهم الصلوة، و قال بعضهم الزكوة، و قال بعضهم الصيام، و قال بعضهم الحج و العمرة، و قال بعضهم الجهاد، فقال رسول الله ﷺ لكل ما قاتم فضل و ليس به ولكن أوثق عرى الايمان الحب في الله والبغض في الله و توالى أولياء الله و التبرى من أعداء الله .^۱



ملکه راه ایمان منحصر است در باب مدینه علم و حکمت، چنانچه از ابن عباس منقول است: «عن النبي ﷺ قال: علي بن أبي طالب باب من دخل فيه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا»

لهذا در احادیث شیعه و سنی به طریق متعدده تفسیر «صراط مستقیم» به «علی بن ابی طالب» شده .

شیخ صدوق در کتاب معانی اخبار^۲ چند حدیث روایت کرده در تفسیر «صراط مستقیم» به «امیرالمؤمنین و ائمه معصومین» صاحب فواتیح با تعصب تسنن می گوید: چه خوب است که حروف مقطعه واقعه در اوایل سوره قرآنی بعد از حذف مکررات «علی صراط حق نمسکه آمی شود .

و در کافی باب عقد شده مشتمله، بر چندین حدیث، دال بر آن که مراد از نور در کلام خدا ائمه هداست . پس دور نباشد که مقصود از نور در این آیه شریفه محبت و پیروی امیرالمؤمنین علیه السلام باشد . به قرینه سبق ایمان به «عروه وثقی» . چه این معنی متضمن همه انوار الهی است . چنانچه احمد حنبل در مناقب روایت کرده:

عن النبي ﷺ أنه قال: من آمن بالله و اليوم الآخر و عرفني بالنبوة فليحب عليا فان حب علي نور في القبر و نور علي الصراط و حجة بين يدي الله عزوجل .

و مخالفتش مستلزم کفر و گمراهی چنانچه به طریق عامه از ابن عمر مروی شده: «عن

۱ . المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۵؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۶ .

۲ . معانی الأخبار، ص ۳۲، ح ۲ - ۴ .

۳ . المصباح، ص ۳۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۱۱؛ التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۹۱؛ البرهان للزركشي، ج ۱، ص ۱۶۷ .



النبي ﷺ أنه قال: من فارق علياً فقد فارقني، و من فارقني فقد فارق الله عزوجل^١.
ديده بصيرت بگشا کلمه «يخرجون» چون به صيغه جمع واو و نون مختص ذوی العقول،
دليلی است واضح بر آن که مراد از طاغوت اینجا بتهای جمادی و نباتی و حیوانی نیست.
آری! و حیوان و نبات را کجا توانایی آن که کسی را از نور اسلام بیرون برد، به ظلمت کفر و
ضلالت ارتداد فرمایند؛ بلکه باید اشاره باشد به آنان که بعد از احتجاج آفتاب رسالت و
هدایت، گروه مسلمانان را از شاهراه روشن ایمان بیرون برد. به ظلمت آباد گمراهی ابد
کشانیده و نور جهان افروز خلافت جانشین آن حضرت را به ظلمت سحاب جحود و انکار
پوشانیدند. ﴿یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم والله یتم نوره و لو کره الکافرون﴾ چنانچه
از ائمه عصمت و طهارت به چندین روایت وارد شده که مسلمانان بعد از رحلت رسول
الله ﷺ به نصب خلیفه مرتد^٢ شدند. ﴿و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان
مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سنجزی
الشاکرین﴾

نظیر این تفسیر است آنچه محمد بن یعقوب کلینی به سند متصل در کافی از جابر
روایت کرد:

قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل: ﴿و من الناس من یتخذ من دون الله
اندادا یحبونهم کحب الله﴾ (البقرة: ٢) : ١٦٠ قال: هم والله أولیاء فلان و فلان، اتخذوهم
أئمة دون الامام الذی جعله الله للناس إماماً، فلذلک قال: ﴿و لو ترى الذین ظلموا إذ
یرون العذاب أن القوة لله جميعاً و أن الله شدید العذاب إذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین
اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الأسباب و قال الذین اتبعوا لو أن لنا كرة فنتبرأ منهم
کما تبرأ منا كذلك یریهم الله أعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار﴾
(البقرة: ٢) : ١٦٣ ثم قال: ابو جعفر عليه السلام والله یا جابر أئمة الظلم و أشیاعهم^٣.

١. الأمالی للصدوق، ص ١٥٠، ح ١/١٤٦؛ الغارات للثقفی، ج ٢، ص ٥٢١؛ الأمالی للطوسی، ص ٢٦٧، ح ٣٢/٤٩٤؛
مناقب آل أبی طالب، ج ٣، ص ٧؛ العمدة لابن البطریق، ص ٢٧٤، ح ٣٤٧؛ مستدرک، ج ٣، ص ١٢٤؛ المعیار و الموازنة،
للاسکافی، ص ٢٢٤؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ٤٢، ص ٣٠٧.

٢. عن محمد بن الحسن الصفار، عن أبوب بن نوح، عن صفوان بن یحیی، عن برید بن معاویه، عن أبی جعفر عليه السلام قال: ارتد
الناس بعد النبوی ﷺ إلا ثلاثة نفر: المقداد بن الأسود، و أبوذر الغفاری و سلمان فارسی، ثم إن الناس عرفوا و لحقوا
بعد. الاختصاص للمفید، ص ٥؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٣٥٢، ح ٨٠.

٣. الکافی، ج ١، ص ٣٤٧، ح ١١.



آری هر که خدا آفرین حقیقت خود به کار آرد می داند که این مقوله آیات را به عبده کواکب و پرستاران جمادات و مشرکین یهود و نصاری تفسیر نمودن، از انصاف دور است. ﴿أولئك اصحاب النار﴾ آن جماعت کفار یا بتها که خود اختراع و اختیار نمودند یا هر دو طایفه ﴿قال انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم﴾ ملازمان و مصاحبان آتش دوزخند ﴿هم فيها خالدون﴾، ایشان در جهنم جاوید مانند. به سبب اعتقاد فاسد و دین باطل و غیر ایشان از صاحبان کبایر که بی توجه از دنیا رفته باشند، اگر وارد جهنم شده چند روزی معاتب و معاقب گردند. عاقبت به برکت ایمان و شفاعت شفعا نجات یابند. «لا یقی فی النار من فی قلبه مثقال ذرة من الایمان»،^۱ چه عمل هر چند عظیم باشد سزاوار پاداش جاودانی نیست، اما جزای دین و اعتقاد غیرمتناهی؛ است چنانچه برهان عقلی بر آن دلالت نمود، و به طریق خاصه و عامه از حضرت رسالت پناه روایت شده

أنه قال: من عصی الله بمعصية صغرت أو كبرت، ثم اتخذها دینا و مضى مصرا علیها فهو مخلد بین أطباق الجحیم.^۲

شیخ صدوق در کتاب توحید به سند صحیح یا حسن روایت کرد از محمد بن ابی عمر قال سمعت موسی بن جعفر رضی الله عنه یقول: لا یخلد الله فی النار إلا أهل الكفر والجهود وأهل الضلال والشرك. و من اجتنب الكبائر من المؤمنین لم یسأل عن الصغائر، قال الله تعالی: ﴿ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریماً﴾، قال: فقلت له یابن رسول الله: فالشفاعة لمن تحب من المذنبین، فقال: حدثنی ابی عن آباءه عن علی رضی الله عنه قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: إنما شفاعتی لأهل الكبائر من أمتی فأما المحسنون منهم فما علیهم من سبیل. قال ابن ابی عمیر: فقلت له یابن رسول الله: فكیف تكون الشفاعة لأهل الكبائر والله تعالی ذكره یقول: ﴿و لا یشفعون الا لمن ارتضى﴾ و من یرتكب الكبائر لا یكون مرتضى، فقال یا أبا أحمد: ما من مؤمن یرتكب ذنبا الا ساءه ذلك و ندم علیه، وقد قال النبی صلی الله علیه و آله: كفی بالندم توبة. و قال صلی الله علیه و آله: من سرته حسنته و ساءته سیئته فهو مؤمن، فمن لم یندم علی ذنب یرتكبه فلیس بمؤمن و لم یجب له الشفاعة و كان ظالما، والله تعالی ذكره یقول: ﴿ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع﴾

۱. معانی الأخبار، ص ۲۴۱. با اندک تفاوتی در الفاظ.

۲. عیون أخبار الرضا رضی الله عنه، ج ۱، ص ۲۱۲.



فقلت: يابن رسول الله و كيف لا تكون مؤمنا من لم يندم على ذنب يرتكبه . فقال : يا أبا أحمد ما من أحد يرتكب كبيره من المعاصي و هو يعلم أنه سيعاقب عليها إلا ندم على ما ارتكب و متى ندم كان تائبا مستحقا للشفاعة ، و متى لم يندم عليها كان مصرا و المصرا لا يغفر له ؛ لأنه غير مؤمن بعقوبة ما ارتكب ، و لو كان مؤمنا بالعقوبة لندم ، و قد قال النبي ﷺ : لا كبيرة مع الاستغفار و لا صغيرة مع الاصرار . و أما قول الله عزوجل : ﴿ و لا يشفعون إلا لمن ارتضى ﴾ (الأنبياء: ٢٨) ، فانهم لا يشفعون إلا لمن ارتضى الله دينه فمن ارتضى الله دينه ندم على ما ارتكبه من الذنوب لمعرفة بعاقبته في القيمة .^١

در کتاب کافی روایت شده از عبدالله بن ابی

قال : قلت لأبي عبدالله ﷺ إنني أخالط الناس فيكثر عجبني من أقوام لا يتولونكم و يتولون فلانا و فلانا ، لهم أمانة و صدق و وفاء ، و أقوام يتولونكم ليس لهم تلك الامانة و لا الوفاء بالصدق . قال : فاستوى أبو عبدالله ﷺ جالسا فاقبل على كالغضبان ، ثم قال : لا دين لمن دان الله بولاية إمام جائر ليس من الله ، و لا عتب على من دان بولاية امام عادل من الله ، قلت : لا دين لأولئك و لا عتب على هؤلاء . قال : نعم لا دين لأولئك على هؤلاء . ثم قال ألا تسمع لقول الله عزوجل : ﴿ الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور ﴾ يعني ظلمات الذنوب الى نور التوبة و المغفرة بولايتهم كل امام عادل من الله و قال : ﴿ و الذين كفروا أوليائهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات ﴾ ، إنما عنى بهذا أنهم كانوا على نور الاسلام ، فلما أن تولوا كل امام جائر ليس من الله عزوجل خرجوا بولايتهم إياه من نور الاسلام الى ظلمات الكفر ، فأوجب الله لهم النار مع الكفار ، ﴿ اولئك أصحاب النار هم فيها خالدون ﴾^٢

این بود آنچه در وقت میسر و مناسب ذکر این رساله دانست و بسیاری از ابکار انکار در خیال مستور ماند که از خوف اطناب به جلوه گاه ظهور نرسید ارباب کمال اگر به سهوی یا خطایی مطلع گردند بذیل عفو مغفور نمایند که عصمت از خطا و خلل مخصوص انبیاء و اولیاست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و الحمد لله رب العالمین

۱. التوحید للصدوق، ص ۴۰۸، ح ۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۳.